

تاریخ فرشته

۳۷۳

عالمی
۱۹۲۱

کشت و بکج متواتر رفته بند عرض بسیم راستگت و از آنجا برخاج استحال طی مسافت نموده و مار از روزگار
مترقان اسخود و بر آورد و در آنجا کوه جابیه پیاده کسب کج کرخت اهل و عیال و مال و منال تمام بدست افتاده قصه و شکر
بجارت رفت و دختران و پسران بسیار اسیر و شکر شدند آنگاه سلطان بوشنک مظفر و منصور مرا
نموده در قلعه بوشنک آباد موسم برسات را گذرانیده در آن مدت روزی بقصد شکار سواری فرمود و در آنسای سیر
لعل بدخشانی از تاج سلطانی جدا شده افتاد و روزی پیاده آورده گذرانید و پانصد تنگ انعام یافت و سلطان
بوشنک باین تقریب حکایتی نقل کرد که روزی لعلی از تاج سلطان فیروز شاه جدا شده افتاد و پیاده آورده
گذرانید فیروز شاه پانصد تنگ مرحمت فرموده گفت این تشبیه است بغروب آفتاب عمر و بعد از چند روز
ارو افغانی رحلت اختیار کرد و من نیز میدانم که مشور خرم چیده شده از نفسی چند پیش نموده حضار مجلس زبان
بدعا و ثنا گشوده معروض داشتند که در آنروز که سلطان فیروز شاه این سخن گفته عمرش به نود سال رسیده بود حضرت سلطان
در عنفوان جوانی و کامرانی اند سلطان بوشنک گفت انعام خرم قابل زیاده و نقصان نیست قضا را پس از چند
روز مرض سبب بول بر ذات سلطان طاری گشت و چون آثار انتقال و علامات در خود مشاهده نمود
از بوشنک آباد متوجه شادی آباد مندو گشت و روزی در راه بارعام داده بحضور امرا و وزرا و سران سپاه
آن مملکت را بگلف صدق خود عقین خان داد و او را ولی عهد گردانیده و شش بدست محمود الحاکم
محمود خان سپرد و محمود خان لوازم ادب بقدم رسانیده معروض داشت که تاریخی از زندگانی باقی باشد بنده خود
در خدمت گذاری و جان سپاری معاف نخواهم داشت و با مرا و وزرا محمود و صیت فرمود که ساحت مملکت را
بغبار نفاق و مخالفت کدر نسازند و چون بفرست در یافته بود که محمود خان داعیه آن دارد که امر سلطنت با و نقل
شود لاجرم کوشش او را در آنروز مکرر منعاج و مواظب گرانبار گردانید و حقوق تربیت بیادش داده گفت سلطان احمد
کجراتی با شوکت و صاحب شمشیر است و همه وقت اراده تسخیر مالوه در خاطر داشته فتنه وقت فرصت است
اگر در سر انجام تمام مملکت و پروا حنت احوال سپاه و رعیت تساهل و تحامل واقع شود در مراعات جانب
شاهزاده بیادون رود البته عزم تسخیر این ولایت معزم کرده جمعیت شمارا متبدل بفرقه خواهد ساخت و در منزل و کج

سلطان هوشنگ

۳۶۳

مقاله پنجم
سنة ۱۳۶۹

عزیز خان محمود خان ناصح که عمده الملک خطاب داشت نزد محمود خان فرستاده پیغام داد که اگر حضرت وزارت پناهی عقد سعیت را بگویم که موکد سازد تا باعث اطمینان خاطر گردد بهتر خواهد بود محمود خان طمس بشا هزاره قبول کرده عهد و پیمان را با بیان استحکام داد و بعضی امر که خواهان عثمان خان بودند بوسیله خواجه نصر الله بعضی رسانیدند که سلطان زاده عثمان نیز جوان شایسته و فرزند خلف است اگر از قید خلاص گردد و دست از بلاد مالوه بجا گیرد و مقرر سازند انبیه لایق بنمایند سلطان هوشنگ گفت این امر بخاطر من نیز خطور کرده بود تا آنکه عثمان خان را بگذاریم که از جس بر آید امر سلطنت قتل شده و فساد و فتنه عظیم در مملکت متولد کرده و چون عزیز خان شنید که بعضی امراسی در استخلاص عثمان خان نموده اند باز محمود خان النخاطب به عمده الملک را نزد ملک محمود النخاطب محمود خان فرستاده پیغام نمود که اگر در حضور فقیر شایع عهد را جسی استحکام دهند که طینت دیگر حاصل گردد نیک خواهد بود پس ملک محمود النخاطب محمود خان در راه برسد اسب سلطان زاده پیوسته باز قسم یاد کرد که تا معنی از جهات باقی باشد جانب سا هزاره را از دست ندهد امر چون برین امور وقوف یافتند ملک عثمان خان جلال را که از امرای کسب ارد سردار معتبر بود با ملک مبارک فازی همراه کرده بخدمت محمود خان فرستادند و اتفاقاً محمود خان النخاطب بعمده الملک در ملازمت ملک محمود النخاطب به محمود خان حاضر بود که آن دو امیر نزد محمود خان آمدند محمود خان محمود خان النخاطب بعمده الملک را در حرکات و کلمات خود بیرون آورد و در گاه نشست تا هر چه مذکور شود عمده الملک بشنود ملک مبارک فازی دعای شکرانه عثمان و امرار رسانید معروض داشت که تا امر سلطنت و وزارت بر روی کار آمده مثل شتا و زمینی برسد وزارت نه نشسته و لیکن عجب بنمود که با وجود عثمان خان که بزیر سخاوت و شجاعت و دادگری و رعیت پروری آراسته است تجویز و لیعهد به سلطان زاده عزیز خان فرمودند معیناً شکرانه عثمان نسبت دامادی هم بخدمت ملک سفیث النخاطب ملک شرف داد و فرزندان او فرزندان ایشان میشوند و اگر ضعف بر سلطان مستولی نباشد و در قوی فتوی زده می شود بکرز برین امر استدام نمیکرد اکنون جمیع خوانین و امراسی مدعیانند که توجه خود را شامل حال سلطان زاده عثمان نموده دست مرحمت از سر او باز نگیرند ملک محمود النخاطب به محمود خان چون میخواست از عثمان خان که در این امر

تاریخ فرشته

رتبه و شایسته سلطنت است در میان نباشد برآینه جواد که بنده را با بندگی کار است خوابگی و خداوندی او داند
در مدت عمر من هرگز کرد و فصولی نکشته ام ملک مبارک غازی چون مرخص شد محمود خان مخاطب بعمده الملک را
به آن طلبیده گفت برو آنچه شنیدی بعبس بن شاهزاده و غنیم خان برسان عمده الملک بخدمت غنیم خان
رفته ما بر افتد برین غنیم خان خاطر از جانب ملک محمود مخاطب به محمود خان حبع نموده خوشحال
گشت و بعد از آنکه از عیال سلطان بچو تنگ مایوس شد نزد ظفر خان منجه که وکیل ملک عثمان جلای بود بار او
آمد تا ببان سلطان زاده عثمان خازن با خود متفق ساخته عثمان خازن بگریزاند از روی سلطان که بخت
و چون این خبر ملک محمود در سماعت شاهزاده و غنیم خان واقف ساخته بودند آن کوشیده ملک
حسن ملک به خوردار را تعیین فرموده که از اصطبل بچاه سراسب میماند میخواست چون بخواهد عثمان خان بود گفت سلطان زنده
بغیر او بکیت اسپ نخواهد داد و فی الفور قتی یکی از خواجه سربایان معتبر که او نیز بخواهد شهنشاه عثمان بود این سخن تقریر کرد
خواجه این سخن را باعث اعراض و غضب سلطانی تصور نموده میرزا نورعلی فرمود که قریب کتبه گاه سلطان این سخن را
با دوازده بلندی تا بگوشش سلطان برسد و بخاطرش خطور نماید که هنوز من زنده ام و غنیم خان دست تصرف با من
من دراز کرده میرزا آورده چون این سخن باب و تاب گفت سلطان در حال بیوشی اندک شعوری بهر سائیه
گفت ترکش من کجاست و امرا را بطلبید و امرا از ملاحظه آنکه مبادا سلطان رحلت نموده باشد و غنیم خان یابن
میخواهد که بدست آورده ضایع سازد بخدمت سلطان نرفتند اما چون این خشم بفرزین خان رسید
و خوبی و باطنش استیلا یافت و چون خفیف العقل بود مقدمات را خوب بخاطر نیآورده بجا کرون که سه منزل از لشکر
دور بود که ریخته رفت و عمده الملک را بخدمت محمود خان فرستاده پیغام داد که جمله امرا بر سلطنت عثمان خان
اتفاق نموده اند و من بغیر شاهم خواهی بدارم و جهت آنکه سلطان ترکش طلبیده بود ملاحظه نمودم که مبادا مرا نیز مقید ساخت
به برادران همسراه سازد و لهند از اردو بیرون رفته ام محمود خان جواب فرستاد که هرگز از شما امری خلاف من
سلطان واقع نشده و قضا طلبه استن بچاه سراسب را من در محل صالح بعرض خواهم رسانید باز غنیم خان
عمده الملک ما فرستاده که اگر چه وزارت پناهی دست مرا گرفته اند اما چون میدانم که خواجه سربایان بغرض

سلطان ہوشنگ

۲۶۵

مقالہ چہم
۹۶۹

حرفمای تا ملایم بسلاطین رسانیدہ اندخونی برمن مستولی کشتہ محمودخان جواب داد کہ بیچ قصہ نیست زود بارود و غن
شوند کہ وقت تنگ شدہ واقاب بغروب بایل کشتہ و خطی در حضور عمدۃ الملکات نوشتہ بخدمت ملک معنیست
فرستاد مضمون انکہ حضرت سلطان غزنین خانزادلی عهد وقایم مقام خود فرمودہ اند و بیماری ایشان از زبون دارد و مقربان
امید حیات قطع کردہ اند باید کہ در محافظت شہزادہ عثمان استقام مرعیہ دارند چون عمدۃ الملکات بخدمت پسرین
خان رقتہ پیغام گذرانید و مضمون خط نقل کرد غزنین خان مسرور خاطر گردیدہ بارود آمد خاننجان عارض ملک
و خواجہ سرایان کہ ہوا خواہ عثمان خان بودند چون دیدند کہ از سلطان رقتہ بیش نماندہ کنکاشش کردند کہ
علی الصباح بی آنکہ امر محمودخانرا اطلاع دہند سلطانرا در پاکی نہادہ بسرعت تمام متوجہ مند و شدند
کہ شہزادہ عثمانرا بر آوردہ بسطنت بردارند پس صبح روز دیگر پاکی سلطانرا بردارستہ تخیل روانہ شدند و چون
قدری راہ رقتہ سلطان از ہم کشتہ و محمودخان بر آن حالت خبر یافتہ کسان فرستاد تا خواجہ سرایان و
نزدیکانرا ملامت کردہ پاکی را نکاہ داشتند و چون محمودخان و شہزادہ غزنین خان با سوار سپیدہ نزول نمودند و خواجہ
سرایان در باب تخیل اعراض کردند ایشان گفتند سلطان بوقت حیات تخیل میکرد کہ زود مراد برون شہر برید
بحکم اوروانہ شدہ بودیم شہزادہ و محمودخان دیگر سخن نگفتہ محمودخان بارگاہ سلطانی نصب نمودہ تخیل
مشغول شدند و امر ایریکت بکوشہ رقتہ بعد از تکبیر و تہنیز محمودخان بیرون آمدہ باواز بلند گفت کہ سلطان ہوشنگ
بامرق و فات یافت و غزنین خانرا کہ خلف الصدق اوست ولیعهد وقایم مقام خود ساختہ ہر کہ باو میوافت
بیعت نماید و ہر کہ مخالفت از لشکر جدا شود و در لشکر خود باشد و این گفتہ دست غزنین خانرا بوسہ دادہ بیعت کرد
بسیار کرست انکاخ امر ایکت بیکت پای غزنین خانرا می بوسیدند و بہا بہای میگریستند چون سلطنت غزنین خان
بہ بیعت امراد بزرگان وقت استحکام گرفت نقش سلطان ہوشنگ را برداشتہ متوجہ مدرسہ شادی آباد مند
شدند در روز غزہ ہنرم ذلجہ انجاسناک سپردہ بیعت کجا بند شادان جم اقدار زہوشنگ و جم
تا با سفیدار دیدن و کینہ و جام کو کجا رفت شاپور و ہرام کو ہر اسکندرانہ ہالین ہشت
خنگ انکہ ہرام نیکی نکشت بعدہ در قصر سلطان ہوشنگ مجلس عالی ترتیب یافتہ ملک معنیست

تاریخ فرشته

ع ۳۸

مخالف
شاه

ملک شرف و خانبهان و سایر در اچیت نموده لوازم تنار و ایتار تقسیم رسانیدند و مدت سلطنت سلطان هوشت
سی سال بود تاریخ وفاتش از لفظ آه شاه هوشتک نامذ مفهوم دستفاد میگردد و در شهر مندو حیره شاه شوکت
ست و از کج و سنگ ساخته شده علی الذوام از جانب اندرون آب بچکد و ترف نیز آنرا مشاهده نموده غلام
از هوای که در فریبای سنگت صلاحیت استحال بهم رسانید منقلب آب میشود و ترشح میکند لکن با سئل

از آنکه نامت سلطان هوشتک میدهند

ذکر سلطنت سلطان غزنین المصطاف بن سلطان هوشتک

چون سلطان هوشتک حکم بر این ارض و سیاه تخت جهان بانی بر خاسته سر بچیب عدم فرورد و پسر سلطان
نورین خان در یازدهم ذی قعدة سنه ثمان و ثلاثین و ثمانه به سنی ملک مغیش المصطاف بن ملک شرف و ایتام ملک
المصطاف محمود خان تاج فرمانا بی بر سر نهاده خود سلطان محمد شاه نامید و در احوال و کرده با وی که مختار سلطان
هوشتک بود سیت نموند و هر کس که در هر جا جاگیرد و وظیفه داشت بحال خود مانده تبدیل نیافت و بچین کاروان
ملک مغیش المصطاف بن ملک شرف و محمود خان رواج و رونق تازه بر روی کار آمده محمود خلائق خوانان سلطنت
ایشان و محبتش بر ملک قلوب استیلا یافت پس ملک مغیش المصطاف بن ملک شرف را مسند عالی
خطب داده زمام و زمامت بدستور سابق سپید آفراد سپرده پسرش ملک محمود المصطاف بن محمود خان امیر الامرا
کرد ایند اما چون بعد از چند روز قنده برادران نموده خونهای ناحق ریخت و نظام خان برادر زاده و داماد خود را با سر
او میل در چشم کشید بر اینه دلهای مردم از او متفر شده در دلها بجای محبت عداوت او قرار گرفت و چون
خون برادران مطلولوم بر رک نیاده بانکت مدت در ملکش آشوب و فتنه پدید آمد و در باب فساد علم طغیان
بر فراشته غبار فتنه برانگیختند **بلیت** چو به کردی مباحش این زلفت که واجب شد
طبیعت را مکافات از انجمل راجوتان ولایت نادوق پای از دایره اطاعت بیرون نموده پاره ولایت را
تاختند و چون اینجنز سلطان محمد شاه رسید خانبهان را بتاریخ پانزدهم ربیع الاولی سنه سبع و ثلاثین و
و ثمانه ده رنجیر قبل و ظلت خاص داده بتاویب انجمت تعیین فرمود و سر انجام همام سپاه و ویلا

۸۳۸

۸۴۶

مہذبہ شاہ بہن سلطان ہوشنگ غوری

مقالہ ہفتم
۹۳۹

را بر طاق نسیبان نہادہ بشریب مدام حادث کردہ ہموارہ صبیح را العیوق و عتیوق را بصیوح پیوستہ میداشت
 چون اتباع و اتباع خانبخمان محمود خان اقطاع خوب یافتہ حتمت و شوکت ایشان بدرجہ اعلیٰ رسید جمع
 کردہ لشکر و ہر ہر شہر و اعیان دارکان کہ عمدہ اندوختخانہ بودند محمود خان از ایشان دغدغہ داشت ہمراہ خانبخمان
 رفتہ و پچاس را اندیشہ مقابہ و ہجاعت در ضمیر فائدہ جمعی از مردم کہندہ دولتخواہ از انتقال سلطنت و زوال
 دولت غوری متوجہ شدہ بوسیلہ یکی از حرما پیغام فرستادند کہ در دماغ محمود خان نزاع حرص و عجب
 و پذیر نہادہ در فکر است کہ سلطانی از میان برداشتہ خود بر سر سلطنت بنشیند و سلطان محمد
 با مردم اتفاق کردہ کہ پیش از انکہ این خیال فاسد از او بوقوع اسجد اورا از میان باید برداشتہ و چون آن
 محمود خان رسید گفت امجد اللہ علی کل حال کہ غرض عمدہ از جانب من نشد پس در فکر کار خوب شدہ ببرد
 در فکر استعداد و از روی حسرم و احتیاط پیش سلطان محمد آمدہ شد می نمود چون سلطان محمد طریقی
 ہوشیاری از محمود خان مشاہدہ میکرد موجب زبانی نوب و ہراس او میگشت تا روزی دست
 محمود خان را گرفتہ درون حسرم برد و زن خود کہ تمشیر محمود خان میشد حاضر ساختہ گفت کہ محمود خان بیوگم
 کہ گذرہ پیش و توقع است کہ حضرت جانی من برسانی امور سلطنت بی نزاع و مخالفت بنومبارک با
 محمود خان گفت مگر عمدہ و سوسند از خاطر سلطان فراموش گشت کہ بقسم سخنان بر زبان میرسانند
 اگر منافعی بعرض فاسدہ خود بعرض جناب رسانانہ باشد آخر خجل و شرمسار خواهد شد اگر از جانب
 دغدغہ در خاطر سلطان باشد من الحال تنہا بہستم کسی نیست کہ از جانب من ترا حمت و ممانعت رسانند
بلیت کہ سر سرداری اینک دل و سر سرداری اینک جان سلطان محمود
 عذر خواست و طرفین ملامت و چپلوسی نمودند تا چون واہمہ بر سلطان خفیف العقل غالب گشتہ بود
 بر لفظ او ای کہ مشعر بر نا اعتمادی باشد از او صادر میشد لاجرم محمود خان در حصول مطلب جدوجہد بلیغ نمود
 گرفت و ساقی سلطان محمد را برز بسیار فریختہ ساقی در شراب زہر داخل ساختہ اورا ہلاک ساخت و زبانی
 حال سلطان محمد شاہ مظلوم باین مقال متذکر بود **بلیت** کہ حسب کفتہ برابرہ بکام

تاریخ فرشته

در
تاریخ

و اینجا که گرفت راه نفس در اینجا که بر جوان الوان خسر و در حین غم دریم گفتند پس چون امر بر
 امر مطیع شدند خواجه نصر الله وزیر و مشیر الملک و لطیف ذکر تا و بعضی از سرداران اتفاق نموده خبر فوت او را پنهان
 داشتند شهنشاه و مسعود خان بن محمد شاه را که در سن سیزده سالگی بود از حرم بیرون آوردند و بسطنت برداشتند
 و در آن روز به جیل که نهادند محمود و خانرا از میان بردارند پس بایزید شیخ را پیش ملک محمد الخا طیب محمود
 خان فرستادند که سلطان محمد شاهر را بسر عت طلبیده میخواهد که بر سولی بجانب کجرات فرستد محمود خان
 چون بر فوت سلطان محمد آگاه بود جواب داد که من خود را از شغل گذرانیده ام و میخواهم که بقیه عمر را در
 کشمیر بگذرانم با شما با وجود این اراده چون معتز استخوان من از دولت سلطان هوشنگت پرورش یافته
 اگر اما بمنزل من بیایند. جمیع شقوق و کنگاش در میان نهاده بدانچه قرار گیرد رفته معروض دارند لایق و مستحق
 مینماید ملک بایزید شیخا با ما خبر آورد و گفت که محمود خان هنوز بر فوت سلطان محمد مطلع نیست اگر اتفاق
 بمنزل او برود و همراه شما بدولتخانه خواهد آمد آنگاه کار او را بسازید امر بسن بایزید شیخا پیش محمود خان فرستاد
 و او مردم خود را که شها پنهان داشته بود چون امر در آمدند پرسید که سلطان بسیار شده یا مست افتاده است
 امر او را گفتند که چه مسکوبید همان لحظه مردم او از حجره برآمده بر امرار بختند و همه را مفید ساخته بموکلان سپردند
 چون از صدقه ای خبر کج و دماغ بقیه امر که پیش مسعود خان بود انداز غیرت محتاجی گشته سپاه خود را حسیع نمودند و حشم
 سلطانی را مستعد ساخته خبر از سر قیر پوشک شاه آورده بر سر مسعود خان برافراشتند محمود خان بعد از رسیدن
 این خبر سواره متوجه دولتخانه شد تا شمراده مسعود را بدست آورده کار سازی نماید چون قریب دولتخانه
 رسید طرفین دست به تیر و نیزه کردند و مابین معرکه جدال و قتال گرم بود چون خسرو ملکت در پس پرده
 مخفی گشت شاهزاده خسرو خان از فتنه فرود آمده راه فرار پیش گرفت و مسعود خان بسنج جابلده که از بزرگان
 وقت بود پناه برد و باقی امر اگر بخت خود را بگوشه عافیت رسانیدند محمود خان تا صبح مستعد و مسلح شد
 و دولتخانه ایستاده بود چون سفید صبح از لجه تاریکی شب ظاهر شد محمود خان خبر آوردند که دولتخانه عاقبت
 و مخالفان هر یک بگوشه خزیند محمود خان بدولتخانه درآمده مسرتی طلب پذیر خود را بجهان فرستاد

سلطان بوشنگ عوزی

۳۷۹

مجله پنجم
شماره ۹

با نوشت که ساسی شاست زود بیا تید و بر تخت سلطانی جلوس فرمائید و پیغام داد که چون جهان را از جهانبانی چاره نیست اگر تخت سلطنت از وجود پادشاهی خالی بماند در جهان از زمان قشما متولد شود که تدارک آن بدشواری حاصل کرده و مملکت مالوه و سستی پذیرفته و مفسدان و شمران هنوز از خواب بیدار نشده اند و الا زبیر حریف فتنه بر میخاست خانبهان جواب فرستاد که تا کسی بعلو نژاد و کمال سخاوت و شجاعت زیادتی عقل موصوف نباشد مهات سلطنت رواج و رونق نمی یابد همه رفته و مانده که هیچ صفی که در سلاطین باید انفرزندارومی باید که در ساعت بر بساط سلطنت قدم نهاده بر سر بر فرمانروایی جلوس فرماید چون فرستاده جواب آورد که کابر تخمین این مای و نقدین این قول نمود و در ساعتی که بخت اختر شناس اختیار کرده بودند جلوس نمود همه امر و بزرگان ممالک و اکابر شهر دست او بوسید و مبارکباد و سده تمنت کردند آری پلیت یکی کرده و بکرایه بجای جهانرا نندانی که خدای ایام حکومت سلطنت سلطان محمد شافغوری یکسال و چند ماه بود

ذکر سلطنت سلطان محمود خلیجی

پوشیده مبارک در کتب تاریخ چند خصوصاً در تاریخ الفی مرقوم قلم زین رقم ستوری ملا احمد تنونی گردیده که چون اولاد غوری مستاصل گشته روز دو شنبه بیست و نهم ماه شوال سده تسع و ثلاثین و ثمانیا به سلطان محمود خلیجی بیاورد نکت سلطنت و سریر خلافت مالوه جلوس فرموده تاج وضع سلطان بوشنگ بر سر نهاده سر بهمت بر استان سلطنت فرود آورده باز آمد بر دست مقصود نشاند و سن او در آنوقت بسی و چهار رسیده بود که در کل بلاد مالوه خعبه و سکه بنام او شد پس جمیع امر را با انواع عنایت و نوازش خوشدل خلیجی در علوفه پیرته هر یک از فرود و جمعی را انتخاب نموده خطا بهاداد و از انجمله مشیر الملک را نظام الملک خطاب داده زمام وزارت بیدار او سپرد و ملک بر خور در اتابخان لقب نهاده و غمیده و بعضی ممالک با و سپرد و خانبهانرا امیر الامرا ساخته زبده و خلاصه مالوه بوی تفویض نموده خطاب عظم بجایون اریانی داشته چه و ترکش سفید که ستان سلاطین بود عظم فرمود و چنین قرار داد که نقیبان و یساوان اعظم بجایون چوب ملا

تاریخ فرشته

تاریخ فرشته
۱۹۱۹

بست گیرید و هرگاه که سوار شد بسم الله الرحمن الرحیم که در آن زمان خاصه سلطانین بود بگویند و چون سلطنت برقرار گرفت بهت برتریت علماء و فضلا نشانی بیجا از رسل کمال کسی را نیی ز فرستاده او را طلب نمودند و در ولایت خود درنت سامنه علی و فضلا و طلاب را در طبعها مقرر کرده با فادو دستگاه مشغول گردانیدند و با بمل بلاه مالیه بن جمیع آنچه در ایام دولت او محقق شده بزرگتر شد و چون امور سلطنت استظلم و مملکت التیام پذیرفت ملک قطب الدین سمنانی و ملک نصیر الدین دیر که جانی و جمعی دیگر از امرای پهلوانکشی از روی حسد با اتفاق ملک یوسف توأم الملک اراده خرد نمودند و بجهت امضای این غیبت شبی نزد بان بر بام مسجد که مقابل دولتخانه محمود شاه بود بنامه بالا برآمدند و از آنجا سخن سبای فرود آمده متردد بودند که چه کنند که در این اثنا محمود شاه حاضر گردید و از کمال شجاعت ترکش بر میان بسته از خانه بیرون آمد و بجانب کان در آمده حسدی را بجمعی ساخت و مقارن بخیال شیر الملک انحا طلب نظام الملک و ملک محمد خضر را شده با جمعی از سلاحداران نوبتی مسلح نمودند و رسانیدند انجماعت از همان راه که آمده بودند گریخته بدو فرستادند یکی از ایشان که زخم تیر داشت و نتوانست گریخت گرفته آوردند و او نام هر که درین غدر داخل بود بقتل داد و سلطان علی الصباح هم را حاضر ساخته سیاست رسانید و سلطان اراده احمد خان بن سلطان پهلوانکشی و ملک یوسف توأم الملک و ملک نصیر الدین دیر که در این غدر دخل تمام داشتند اما اعظم پهلوان استغفای تقییر است ایشان نموده برای شاهزاده که در آن روزی از برقا پیور آمده بود قلعه اسلام آباد گرفت و ملک یوسف توأم الملک توأم عالی خطاب داده بهیله اقطاع داد و ملک جهاد را اقطاع پهلوانکشی آباد و ملک نصیر الدین را خطب لهرتانی و اقطاع حسپدیری عنایت نموده رخصت جایگیر گرفت شاهزاده احمد خان چون با سلام آباد رسید غبار فتنه و فساد برانگیخت و روز بروز جمعیت و قوت او روز بروز زیاد نهادند و فتنه او بالا گرفت اعظم پهلوان تخت بخت سلطانه و از راه پند و نصیحت در آمده چون اثری بر آن مترتب نشد تا بنحوا بدفع او نامزد نمود و او مدتی در پای قلعه اسلام آباد نشست چون کاری پیش نرفت تاج خان عزیز سلطان محمود فرستاده التماس کوکت کرده مقارن انحال منبیاں خنجر آوردند که ملک

سلطان محمود خلی

مقالہ پنجم
۹۲۹

جہاد ہوشنگ آباد و نضرخان در مخطہ حسہ پیری لوای مخالفت و علم طغیان برافراشتہ اند پس ملک مغیث اللہ
 با عظم ہالیوں خانجہا نرا تبادیب انکرو دماغی و سرانجام مہام ملکی رخصت فرمود و او چون بہ و کروی اسلام آباد
 فرود آمد تا سجان و سرداران دیگر ملاقات شتافہ تحقیق را معروض داشتند روز دوم کوچ کردہ اطراف
 اسلام آباد را فرو گرفتہ مورچہا قسمت نمودند روز دیگر جمعی از فضلا و مشایخ را نیز احمد خان فرستادہ تا مجددا
 کوشا را بدرضا یج و جواسر مواعظ مملو ساختہ ازو خواست عاقبت و نقص عمد و پیمان تجدید نمایند عمل و
 مشایخ ہر چند آیات ترغیب و ترمیبت برو خواندند لکن سنگت او نرم نشد و در برابر رضا یج جو بہای نا در گفت
 : تا سجان مشفق را رخصت نمودہ از قلندہ بیرون کرد و تو امان مذکور سینہ کہ از امرای نامی بود محالعت نمودہ
 از مورچہا خود پارہ اسباب و اسلحہ بخت شہزادہ احمد خان فرستادہ بنیاد اخلاص را بعد و پیمان استوار نمود
 کار محاصرہ طول انجامید تا کہ روزی یکی از مظہران بسا خکی اعظم ہالیوں یا بنا بہ مقدمہ دیگر احمد خان را شراب نہ پران
 بکشت و خود را زہر سیرون انداختہ بارہوی اعظم ہالیوں رسانیدہ ہما روز قلندہ مسخ کشنہ اعظم ہالیوں از
 ایوب ہوشنگ آباد ہنہت کرد و در راہ تو امان کہ پی بجناہ خود میر و از اردوی اعظم ہالیوں منسار نمودہ بخا
 ہیل سارفت : اعظم ہالیوں دفع ملک جہاد را مقدم دانستہ متوجہ ہوشنگ آباد کرد و دید ا ملک جہاد طاقت
 مقاومت نیارودہ تمام اسباب و اشیاء خود را گذاشتہ بجا سب کوہ پایہ کوہ دارہ را ہی سند و کونڈان
 چون دانستند کہ او روز حد اوند خود کرد اسبہ ہجوم عام نمودہ راہ اورا بسنہ موال و اسباب اورا بجا رشت
 برودہ اورا بقتل آوردند اعظم ہالیوں از استماع این خبر مسرور و مستبج گردیدہ بقلندہ ہوشنگ آباد و رتدہ سامان
 آن ناحیہ بدو بہ اسن نمودہ ہی ز مسمدان خود انجا گذشتہ بجزم کوشمان نضرخان بعوب چندیری مارم گردیدہ چون
 در دو منزلی چندیری رسید نضرخان خود را عاجز دیدہ بہ تعالی در تہ در راہ چا پوسی در تہ خواست کہ احوال
 ناپسندیدہ خود را بس پوش سازد اعظم ہالیوں سادت و علما و اکابر و شرفای شہر را تطبیقہ و محضر ساخت
 و از ہر کس احوال نضرخان استفسار نمود ہر یکی حکایتی رواست کردند و قدر مشترک آن بود کہ زاع محب و پندار
 در دماغ او بخیہ نہادہ آثار مخالفت و طغیان او ظاہر بود و اعظم ہالیوں حکومت چندیر را از نضرخان گرفتہ

تاریخ فرشته

تاریخ
سلطان

دولت الامرا حاجی کالو مووه حازم بهیلسا گشت و هر چند مردم معتبر میش توامان فرستاده او را براه راست
 دولت نمود فایده متب تب نشد و آخر الامریون کار بریتنگت شد از بهیلسا برآمده بگر سخت در عظم پیا پون
 چند روز در اینجا قرار گرفت حازمات انصوب خاطر جمع کرده متوجه دارالملکت شادی آباد مند و گشت
 در اثنای راه خبر آوردند که سلطان احمد شاه کجراتی به سنجیه بالوه می آید و شاه برزاده مسعود خان که از سلطان
 محمود غوری امان یافته بجزات رفته بود به موج بزرگت و بیست سلسله فیل بر سرش تعین کرده اند پس اعظم پون
 به سمت رواننده اتشش کرد و بی شکر سلطان احمد شاه و گذشته خود را از دروازه تارا پور بقلعه مندور رسانید و
 سلطان بجزات پیا پی قلع مندو آمده محاصره نمود محمود شاه از قدم پر خوشوقت شده لوازم شکر بتقدیم رسانید
 و به روز جمعی از قلع مندو بیرون فرستاده آبنکت جنگت را گرم میداشت و از کمال تهور و مردانگی میخواست
 که از قلع برآمده جنگت صف کند اما خارتان امرای پوششکشا بی دامنگیر او میشد و نوعی مخاطره در دل
 قرار گرفته بود که خویشان و تربیت کرد با ی خود را اعداء عده خود میدانست و لیکت چون دست بزل و عطا
 از استین جود و سخا بر آورده در تنگنای محاصره جمیع مردم را اسوده میداشت و از انبار خانه سلطانی بفقیر
 غیب غلام میداد و لنگر با بخت همه مساکین تزیین دود طعام خجته و خام میرسانید لاجرم همه کس
 دوست او شدند و در قلع از میان سخا سبب بار دوی سلطان احمد شاه غله و غیره اذنان کرید و بعضی امر
 مثل سید احمد و صوفی خان و لد عماد الملکت و ملک شریف ملک محمود بن احمد سلا حدار و ملک قاسم و
 قیام الملکت با مدبری که بسطان احمد طایفه تغلق و شفاق مسلوک میداشتند زرنا و جایگیر تا وعده نموده
 بجهت خدمت و زین مرفی ابجلا شکستی در کار سلطان کجرات راه یافت و بصلاح جمعیک از اردوی سلطان
 احمد شاه کجراتی بودند اراده ستیون نمود اتفاقا نصیر خان که دوات دار سلطان بو شکت بود برین داعیه واقف
 گشته سلطان محمود را خبر ساخت بنا بر آن چون اوج سلطان محمود خلی از قلع فرید آمده در دورا حاضر پیا
 و راهها مسدود دیدند با وجود آن بزور بازو مقابل آه بجنگ متغول گشتند و تا اینکه هم خلیج صمدون
 بازار محاربه کرم داشتند و خلق کثیر گشته بزمی شده دقت صبح محمود شاه حسی بقلعه درآمد و بعد از چند روز

حزق آورده

سلطان محمود خلجی

مقاله پنجم
۹۸۹

خبر آوردند که شیخزاد و عسکرخان که زمند و بجزارت رفته بود از آنجا ولایت را نازفته انتظار فرجه داشت که در پیوسته
خلجی مانده شنیده و بچندیری آمده سکنه چندیری و سپاه انحدود و ملک الامرا حاجی کالو غدر نموده عسکرخان را
ببرداری برداشتند بنا بر آن شاه هزاره محمدخان ولد احمد شاه کجراتی با پنجاه سوار و سی سلسله فیل متوجه
سارنگپور شده حاکم آنجا با او ایل گشت سلطان محمود خلجی از استماع این خبر قرعه کنکاشی در میان آورده چنان
قراری یافت که ملک مغنیت النخاطب با عظیم پانویں که دو حاکم سلطنت و دولتت بضبطه در ربط حصار شاهی
آباد زمند و پردازد و سلطان محمود خلجی از قلعه فرسود و آید دور میان ولایت قرار گرفته محافظت ملک
نمایند پس او بر وفق اراده روی عزیمت بسمت سارنگپور نهاد و تا بجان و منصور خانزاد پیش از خود را
ساحت و چون سلطان احمد شاه کجراتی ملک حاجی علی را بجهت محافظت راه بر سر گذر گذاشته
بود تا بجان و منصور خان پیش از سلطان محمود خلجی آنجا رسیده جنگ کردند و ملک حاجی که بخت
بشاه احمد شاه خیر برد که سلطان محمود خلجی از قلعه بر آمده متوجه سارنگپور شد شاه احمد شاه کجراتی قاصد
بسارنگپور فرستاده تا شاه هزاره قبل از وصول سلطان محمود خلجی خود را از راه اجین رساند شاه هزاره محمدخان
بعد رسیدن قاصد در کمال حزم از سارنگپور کوچ کرده چون شاه احمد شاه کجراتی با اجین آمده بود در آنجا بخت
رسید و ملک اسحاق بن قطب الملکات مقطع سارنگپور و عیضه بخدمت سلطان فرستاده از جرم خود
گردد و مرقوم نمود که محمدخان از خبر فرود ایشان سارنگپور را گذاشته متوجه اجین شده تا شاه هزاره عسکرخان
بصدد تخریب سارنگپور فوجی از خود بیشتر فرستاده خود نیز در عقب میرسد سلطان محمود بعد از اطلاع بر مضمون
عیضه مسرور و مستحج گردیده قلم عفو بر صحیفه تعصیرات ملک اسحاق کشید و تا بجانزاد پیش از خود بسارنگپور
جهت اسباب و فرستاده و ملک اسحاق مردم معتبر را همراه گرفته استقبال سلطان محمود خلجی نمود و
سلطان محمود بعد دریافت خدمت ملک اسحاق داد و لطفان خطاب داده هم در آن وقت بی رود در
دوره بزار تنگه نقد مرحمت نموده عفو و عیب مقرر کرد و سران کرده سکنه شهر را چند اسپ و بجا هزار تنگه
انعام کرد تا میان یکدیگر تقسیم نمایند و چون بسارنگپور رسید جاسوسان خبر آوردند که شاه هزاره محمدخان

تاریخ فرشته

مقاله
فرستاده

قصبه بیلسار سوخته بسیر سار کچور رسید و سلطان احمد شاه کجراتی با سی هزار سوار و سیصد سلسله مسلسل
از این جا آمده متوجه سار کچور شد سلطان محمود فتح نامه را مقدم داشتند آخر شب عازم کشت و چون
میانه دو لشکر شش کیلومتر فاصله ماند جمعی از سپاه قزاقان و فرستاده تا زمان کیری گرفته بیاورند و تقصیر سپاه
عمرخان نمایند نظام الملک و عیاش تیم سلطنت در جمعی بگریا فرستاده تاجیکت گاه را ملاحظه کنند
و علی الصبح چهار روزه مرتب با ۱۰۰۰ سپاه سلطنت از راه عمرخان رهبری شد و او نیز از منصف سلطان محمود
حاجتی خبردار شده با سواران شتافت و فوجها آراستند و برابر در بشاد و خود با جمعی سپاه کوه در کین گاه قرار
گرفته و منتظر کشت اتفاق جمعی سلطان محمود حاجتی خبر رسانند که شترزاده عمرخان با فوجی پس کوه در کین گاه
منتظر کشت سلطان محمود و حاجتی با فوج آراسته بجای شترزاده عمرخان روان کشت و شترزاده عمرخان
با سپاه پابانی که بد راه بود نداشت که از نوکر کجراتی کسر ناموس میشود و کشته شدن ز پس رفتن بهتر است
و با جمعی که نماند بودند میان فوج سلطان محمود و حاجتی تاخت آورده و دستگیر شد و بفرموده سلطان
محمود حاجتی کشته شدند و سر او را بر سر نیزه کرده بلشکر چندیری مودند و سر داران چندیری از مشاهدگان
سال آنجا بود و پیش کشته پیغام فرستادند که امروز موقوف دارند علی الصبح بخدمت رسیده تجدید
پس از نیم روز در ۱۰ روزه فوج فرود آمدند و چون شب درآمد لشکر چندیری متوجه ولایت خود شدند
سپاهان بن درت همیشه خدمت غوریرا که نایب دار فراتان نزدیکت سلطنت از راه عمرخان بود سلطان شهنشاه
آل این خطاب داده بسطت برداشته سلطان محمود حاجتی فوجی بدفع او تعیین فرموده خود تاجیکت شاه
احمد شاه کجراتی عازم کشت و بنور طریقین بهم رسیدند و بودند که بعضی از صاحبان لشکر شاه احمد شاه بجز
حضرت حاتم الانبیا صلوات الله علیه را خواستند دید که میفرمایند که بلای آسمانی نازل شده سلطان احمد
بگوید که رحمت سلامتی زمین دیار برود چون این خطاب بشاه احمد شاه کجراتی رسانیدند چندانی التفات نکردند
در همان دو سه روز در لشکر شاه احمد شاه کجراتی و با پدید آمدن که اهل لشکر را فرصت قبر کردن میشد شاه
احمد شاه کجراتی بیعلاج شده و بنور از راه استند متوجه کجرات کشته بشاه از راه مسعود خان وعده نمود که

سلطان محمود خلیفہ

مقدار خیم
۱۲۹

سال آئندہ این دیار را گرفته توفیق تو نموده نوابشہ العرش سلطان محمود خلیفہ بقلعہ شادی آباد مندرفت
 و در ہفتہ روز سامان شکر نموده متوجہ دفع نایبہ چندیری گشت و کاکت سلیمان الخی طیب سلطان شہنا
 الدین با تفاق امر از حصار بیرون آمدہ ترودہ ای مردانہ نمودند چون طاقت مقاومست نداشتند کریمتہ پناہ بخت
 برودہ در ہجان دوسہ روز بکثرت مفاجات در گذشت امرای چندیری کی دیگر اسلطان شہنا بکین نام
 نماندہ نہایت دیگر اسلطان جنگ نموده از حصار بیرون آمدند و بعد از جنگ کریمتہ باز بھزار در آمدند
 چون مدت محاصرہ بہشت ماہ کشید سلطان محمود خلیفہ انتظار فرصت نمودہ شبی خود بدیوار قلعہ در آمد و
 از پس او دلاوران و پیرو آمدند و حصار فتح شد و چون آتیر علف تیغ کشند کہ وہی در قلعہ کہ بالای کوه است
 متحصن شدند و بعد از چند روز ان تو است سلطان محمود خلیفہ امانت بسہ بیکہ بازن و فرزند و مال و اسباب
 از میان اردو بازار بگذرند تا بر مردم عالم راستی سخن و درستی نمود و خطایہ شود ایسان بان علف گیردہ سلامت بیرون
 و سلطان محمود خلیفہ اسرا بجام اسخورد و بہ حسن نموده ارادہ مراجعت داشت کہ تا سوسان خبر آورد
 کہ دو کھر سین با رومی قلعہ کو الیا آمدہ تھر فوراً محاصرہ کردند سلطان محمود با وجود کیک لشکر بواسطہ بنگان طول
 ایام محاصرہ چندیری پریشان شدہ بودند بکون متواتر عازم کو الیا کردید و چون بدانجا رسید شروع در
 و تاراج نمودہ بسی اجہوتان از قلعہ برآمدہ بچکان پیوستند چون طاقت صدمہ افواج محمود شاہی نداشتند
 کریمتہ بسور اخ قلعہ در آمدند و دو کھر سین بعد از استماع این خبر فرار بر قرار اختیار کردہ از کرد شھر بر فرار
 کریمتہ و چون عرض سلطان محمود استخلاص شھر نبودہ بستیخیر قلعہ کو الیا پر داختہ متوجہ شادی آباد مندرفت
 و در سزائت و ارجین و ثمانا یہ در ہستمہ م عمارت و اندہ سلطان بوشنگت و مسجد جامع کہ فریب در
 راموی واقع است و دو نیست و ہنس اسلوان دار شہر شروع نمودہ در مدت اندک شرف اتمام پذیرفت
 در سزائت و ارجین و ثمانا یہ عرائش امرای میواست و اکا برو معارفت دار المکانت بی بطریق تیار تر رسید
 کہ سلطان محمود مبارکشاہ ارغند و اسخوردہ بہ یغنی منبواند بر آمدہ دوست متغلمان و طالبان از استان
 جوہر بیرون شدہ و امانت بچہ حروف و حکایت نمادہ چون تعصب سلطنت را در حد قصاص

۸۲۳

۸۲۴

تلخیص فرشته

بر قدم بالائی نارین آن سلطنت بناه و دخته عموم سکنه این دیار میخواستند که قلاوه سمیت ایشان را بطوع و رغبت در بره اطلاع و انقیاد خود اندازند که سلطان محمود در آن وقت به سال مذکور بالشکر آراسته متوجه تسخیر دلی گردید و در بوق صحرای هندون یوسف خان بنهونی بنده مست رسیده چون از موضع کوچ کرده پیشتر شد سلطان محمد شاه اگر چه سبب آن بود اما چون هر دو لشکر یکدیگر نزدیکت میدند با وجود کثرت سپاه هر دو کس از شکست سلطان محمود خسی جنبه نبرد یک بود که دلی را گذاشته به پنجاب رود بازار شرم آمدند و بر جگر فشرده ایشان گفت احتیاج بسواری من نیست شما افواج راسته همراه شاهزاده بیرون روید و حکمت کفینداه بحسب حکم حکمت بیرون آمدند و ملک بهلول بودی که در آن وقت از نوکران سلطان محمد شاه بود و سمیت خوب از تیراندازان داشت در مقدمه روان شد سلطان محمود خسی چون شنید که پادشاه دلی خود بر نیامده او نیز چند هزار سوار متعجب با خود مبتدا داشته سایر لشکر همراه پسران خود سلطان عیاش الدین و قده سیخان بخت فرستاد چنانچه از نظر تاشب مبارزان نبرد آزما می جانین برآمده داد مردی و مردی دادند و آن طرفین طلب بازگشت بنوازش در آورده بمنازل خود قرار گرفتند اتفاقا به تاشب سلطان محمود در واقع دید که او با نس دلی باکت چندی در قلعه شادی آباد مسند و خروج کرده چهار سرقبره شمشکشا بر آورده بر سه شخصی مجهول النسب افراشته اند چون صبح سداثر زد و دلی مرگی در دغا هر گشته در این آن شد که چه کند و چه سازد تا تقریب بر گشتن شود و سلامت بمالوه رسد که ناگاه پادشاه محمد شاه که بعدم شجاع و فلت عقل انصاف داشت بیای پی کرده جمعی از صلوات علی را بجهت صلح فرستاد سلطان محمود خسی بی حال بجهت ظاهر منت برایشان گذاشته متوجه مالوه شد و در راه خبر رسید که بجهت اتفاق در همان شب جمعی از او بنس در شادی آباد مسند و غبار قتل و فساد برانگیختند و سعی اعظم تا یون نسکین یافت و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که سلطان محمود خبر رسانیدند که سلطان احمد شاه کجواتی عیبت مالوه دارد اینجست بر آنمود این روایت بجهت اقرب بنیاید انقصه سلطان محمود در غرّه سنه خمس و اربعین و ثمانیای شادی آباد مند و رسیده این استحقاق را با نعام و الطاف خود بهره مسند کرد و اینده و چهارمین سال

سلطان محمود خلجی

۷۱۷

قندیل پنجم
سال ۸۴۵

سال ۸۴۵ ظفر آباد نعلی باغی تخریب انداخته در آن باغ کنبه عالی و چند باقصره عمارت فرمود و بعد از آن کت مذمت شکست و ریخت لشکر خود را درست کرده در سند و اربین و ثمانایہ بعزم کوشمال را چوتان منضت فرموده متوجه جیتور گشت در نیوقت از پی اعتدالی نصیر ولد عبدالقادر ضابط کالی کہ خود را نصیر شاہ نامیده دم از استقلال پیر بسلاطہ محمود خیر رسانیدند و از اکبر و افانی ولایت خطما رسید کہ نصیر شاہ از صراط مستقیم شریعت قدم بیرون نہادہ راہ زندقہ و امجاد می پیامید و از ظلم و تعدی او فریاد کرده بودند و سلاطہ محمود دفع نصیر شاہ را پیش نہاد ہمت ساختہ عازم کالی گشت و نصیر شاہ از عنایت سلطان محمود خلی خیر داد شدہ علیخان مسلم خود را با سخت و پدایا و انواع پیشکش بخدمت فرستادہ و خدا داشت نمود کہ آنچه مردمان در حق من کفہ اند سب کذب و افتراست می باید کہ از برای این امر مردم صادق القول فرستادہ معلوم نمایند اگر شتمہ راست باشد ۱۲ ہر جزا و سزا کہ لایق باشند ہر ساعت اما چند روز سلطان محمود کس اورا بار نہادہ کوچ بر کوچ رفت چون ہواجی سارنگپور رسید بالتماس اعظم ہمایون و ایمان دولت ظم عفو بر سر ہم تقصیرات او کشیدہ و را بار دادہ پیشکش اورا قبول کرد و نوشتہا شہدہ فصاح و موافقہ فرستادہ از حوالی سارنگپور بولایت جیتور متوجہ شد و چون از آب ہبیم عبور نمود ہر روز افواج با طرف ولایت جیتور فرستادہ خراب میسخت و اسیر میگرفت و بتخانہا را بر انداختہ بنای مساجد میگذاشت و در ہر منزل سہ چار روز توقف می نمود و چون بجای کوسلیگر اعظم قلاع اندیاز است نزول کرد و در انجا دیوانام وکیل رای کونہا متحقق شدہ دست بجارزار بر آورد اتفاقا در محاذی قلعہ تجانہ بنا نہادہ بر دوران حصار کشیدہ از ذخیرہ و آلات حرب پر ساخته بودند سلطان ہمت بر تخریب حصار تجانہ گذاشتہ در یک ہفتہ فتح کرد و راجوت بسیار علف تیغ ساختہ اسیر و غارت نمودہ عمارت تجانہ را فرمود تا پرازد ہمیزم ساختہ آتش داوند و آب سرد کہ بر دیوارهای اور بختند در یک طرفہ العین عمارتی بان عظمت کہ بچندین سال کار کردہ بودند در ہم شکستہ از ہم ریخت و تجانہ شکستہ بقصابان داد تا سنگ ترزوی کوشت فروشی سازند و بت بزرگ را کہ بصورت کوسقہ از سنگ تراشیدہ بودند چونہ ساختہ بابرک پان براچوتان داد تا مجبور خود را خورده باشند و بعد از اتمام

تاریخ فرشته

مقاله خیم
و سایر

آن شب که سلاطین کج بر آمدند و چون طعن ملک محاربه میرسد دستگیر آبی بجای آورده جدول جهور در جدول فرمود
بعد از آن نامه حصار می که در وقت بدستور واقع است از بخت کوفته را جوت بسیار نقل آورده اند
در استند و محاربه جهور بود که ... قلعه نیست و اما با بر قلعه بر آمده بجانب کوه پیکه در آن نواحی است
رفته است سلطان بجای قب او مشوره سپه فوج ... ساخته چه طرفی از بی دای کونیا فرستاد
و بجهت اتفاق نجات فوج بر نه ... شکست خورد و قلعه جهور بر آمد سلطان محمود
بجای محاربه بعد فوج را نامه فرمود و خود در کسر ولایت قرار گرفت و هر دو نواح تباحت و تاراج ولایت
میرستاودا اعظم بایون را طلبیده تا ولایت جهور تا که در اطراف مندور واقعت متصرف شود چون غایبمان
اعظم بایون بندوبست پیدا شده و ولایت حیات سید ... سلطان محمود خشی از استماع این خبر بنیاد
طون و محزون گشته بسیار گریست و از روی اضطراب و اضطراب روی خود را مخرج ساخت و قلعه مندور
رسیده نقش پر خود را فرستاد تا بخانرا که خویش و عارض لشکر بود بر آن لشکر که همراه اعظم بایون بود
سه بار ساخته خطاب اعظم بایون فرمود که دوی خود را بجای نمود چون موسم به سات رسد سلطان اراده
نمود که زمین بلند بهم رسانیده آنجا طرح اقامت اندازند و بعد از انقضای سه سم شکل بخاصه جهور پر دازد
در بی کوینا ... شب جمعه ذی الحجه ... است و در این و ثمان ماه با ده هزار سوار و شش هزار پیاده بیخون
آورد و سخنان بومی از خرمه و احتیاط محافظت لشکر نموده بود که رای و پهنا کاری ساخته را جوتان بسیار
بختی داد و شب دیگر سلطان محمود با لشکری آراسته بر دایره کوینا شبنون داد کوینا زخم خورد و بجای
جهور گریخت و در جوت بسیار تلف نفع شدند و غنیمت بسیار بدست محمودیان افتاد و سلطان
محمود مراسم شکر آبی تقدیم رسانیده فتح جهور را بنیال دیگر حواله نمود و در کشف عاقبت برادر الملک
شادی تا مدینه ... کرد و در آن شب و بجهت سامند کور مدرسه ... هفت منظری محاذی مسجد جانت
بودنش حتی طرح درخت دور سج و در بعین و ثمان ماه رسول سلطان محمود بن سلطان بر اسم شکر
والی چونپور ... شکر رسید و بعد از گذر زیدن سو خاست پیام زبانی گفت که شب لمو سوم نفری

۱۴۹

۹۳۶

سلطان محمود خلجی

۳۹۹

مقالہ نمبر
۹۷۹

بن عبد القادر و ازجاہ مستقیم شریعت تاقہ مذہب اتحاد و زندقہ پیشکر فہ ترک روزہ و نماز کردہ و زمان
مسئلہ را بہر بیان بندہ سپردہ تا قاضی تسلیم نمایند و چون از زمان سلطان ہوشنگ حکام کالی از غنہا
مالوہ بودہ اند لازم و واجب نمودہ کہ اولاً احوال او بر ضمیر حق پذیر مکتوف سازد و اگر ایشان خدمت
تا دیب و کوشال او نہ داشتہ باشند باینجا نب فرمایند کہ بونعی کہ شمال او داوہ شود کہ عبرت دیگران کردہ
سلطان محمود خلجی در جواب گفت کہ بیشتر لشکر با تادیب مغنہ ان مذکور رفتہ چون ایشان لغت نہیں
پیش نہاد ہمت ساختہ اند مبارکف باشد و قاصد مرسل را در ہمان مجلس بخلعت وزر کہ مرسوم آن روزگاہ
بود عطا فرمودہ رخصت انصاف ازانی داشت و در ہمان چند روز سلطان محمود خلجی تراہ بخت در
خود جشن و طوی بزرگ کردہ و داوہ ہزار قسب کہ بسیاری از آن زردوزی بودہ در آن جشن با مراد لشکر یا
مرحت فرمود و چون ایل سلطان شرقی بچونہر رسیدہ و جواب معروض داشت سلطان شرقی انتہا
از غایت مسروری خوشحال گشتہ میت سلسلہ نیل و دیگر چیزہا بارہ دیگر برسم تختہ بزد سلطان محمود
فرستاد و با لشکر آراستہ متوجہ کالی کردیدہ نصیر عبد القادر را خواہہ دراز اند یا بیرون کرد نصیر عبد القادر بچونہر
عویضہ فرستاد مضمونش انکہ از زمان سلطان ہوشنگ الی یومنا ہذا مطحہ منقارہ و خیر خواہ ایشان بودہ
اکون سلطان محمود شرقی از روی تسلط و غلبہ بلا و را مقربت شدہ چون دایم طبعی بانیشان بودہ حالا
بیزور کاد معالی با قبو آمانی و امان خود دانستہ متوجہ حدود ہند بری شدہ سلطان محمود علیٰ نرا با تحف
و ہدایا بخدمت شاہ محمود شاہ شرقی فرستادہ استہ فانمود کہ چون نصیر خان بن عبد القادر بسی مرضی ایشان
از اعدا و مہمہ تائب گشتہ سلیک حریف شریعت پیشرفت و از زمان سلطان سعید ہوشنگشاہ طبعی بالوہ استہ
توقع است کہ مضمون التائبین الذنب کمن لا ذنب لہ یا منظور و ملحوظ داشتہ ظم عضو بر جہا امرا و بکشند
و ولایت او را بدو گذارند الترض بعد وصول علیخان شاہ محمود شاہ شرقی جواب شنائی نیک گفت و ولایت
و لعل مسیگر آیند محمد و شاہ از روی حمیت و مردانگی حمایت نصیر عبد القادر را بر ذمت ہمت لازم داشتہ
و دویم سوال سنہ ثمان و اربعین و ثمانیاہ بعد از چندی متوجہ شدہ و در حدود ہند بری نصیر شاہ آمدہ طار

تاریخ فرشته

مذکور سلطان بلا توفیق متوجه ابرج و تنها نزدیکت و چون آن نیز سلطان محمود شرقی رسید از شهر برآمده
 و ابرج تزلزل کرد و مبارکخان و نه جنیدخان را که با عجب ناکم اینجا بود مقید ساخته همسرا بره و از آنجا برخاسته
 در میان سنگلی در نای جون که راه ننگ داشت و غنیمت قدرت در آمدن بود فرود آمده کرد لشکر خود را احکام
 داد محمود شاه خسلجی دست از بازداشت عازم کالی کردید و او نیز بخان صبر از دست داده جانب کالی
 را پس شد در این اثنا بهادران فوج خسلجی بر بنگاه او تاخته غنیمت بسیار گرفتند و او نیز بجاییت مردم خود برگشته
 بجنگ پیوست و تا شام معرکه قتال و جدال گرم بود لیکن بعد از اختفای خسرو انجم هر دو سپاه در مقام
 خود قرار گرفتند و پس از دو سه روز چون موسم برسات نزدیک رسیده بود سلطان محمود خسلجی بجز
 صرفه در جنگ ندیده بعضی مواضع کالی را غارت و تاراج نموده بفتح آباد معاودت نموده قصر هفت طبقه
 را بجای طرح انداخته در این اثنا رعایا و سکنه قصبه ابرج از ظلم و تعدی مبارکخان که باز حاکم آن قصبه شده بود دادخواه
 شدند سلطان غلی ملک الشرف مظفر ابراهیم حاکم چندین بار با لشکر انبوه بر سر ابرج تازید و فرمود و او
 چون به او ابرج رسید خبر آمد که ملک کالورا سلطان محمود شرقی بمقابل او فرستاد مظفر ابراهیم
 استقبال او کرده در قصبه رات تلافی فریقین روی نمود ملک کالورا بجنگ کرده گریخت ملک مظفر ابراهیم محافظت
 ولایت بر تسخیر ابرج مقدم داشته عازم انحدود گردید و فوج سلطان شرقی از شنیدن این خبر برگشته برآه
 رفت و چون کار محاسبان دو سپاه بطول انجامیده از طرفین مسلمانان کشته شدند شیخ جابله که از اکابر وقت
 و کجف و کرامات اشتهار داشت و با سترواب سلطان شرقی خطی در باب صلح سلطان محمود نوشته
 فرستاد و بسی خدمت شیخ بدین طریق صلح و اتمند که بالفعل سلطان شرقی قصبه دات و هو به نصیر خان
 تسلیم نماید و بعد از مراجعت سلطان محمود خسلجی چون چهار ماه بگذرد خط کالی نیز بگذارد و بیعاد چهار ماه
 باین تقریب که در غیرت حقیقت دین و ملت او ظاهر گردد برین سردار داد محمود شاه خسلجی بدار الملک
 شادی آباد مراجعت کرد و در سده نوح و اربعین و ثمانمایه دار انکشاف طرح انداخته چند موضع از برای خسرو
 و مایحتاج بنا بر آن وقف نمود و مولانا فضل الله حکیم را که بخطاب حکیم مخاطب بود بر احاطت احوال

سلطان محمود خلجی

۹۰۱

۹۰۰
مخالف
۹۰۱

مرغی و مجانبین تعیین فرمود و تباریخ میتم رجب ششمین و ثمانیایه بالشکر گوین بقصد تسخیر قلعہ مندل کرده متوجه گشت
و بکوچ متواتر قلعہ بکنار آب بیاس فرود آمد و راناکوینها چون طاقت مقابله نداشت در قلعہ مندل کرده متحصن شد
در روز دویم یاسیر را جوتان از قلعہ برآمد و حق ترود و دینگی او کردند اما آخر از راه عجز و انکسار دآمده پیشکش قبول
نموده سلطان بنا بر صلاح وقت اجماع مضار و او را مراجعت نموده و در اندک مدت استعداد مجدد نموده بقصد
تسخیر قلعہ بیان متوجه شد و چون بدو فرسخی بیان رسید محمد خان ضابطا پنجا پسر خود و محمد خان راجه مت سلطان فرستاد
یکصد راس سپه و یکت لکت تنکو نقد برسم پیشکش ارسال نمود سلطان محمود خلجی ویرا بجلالت خاص بوارش
فرموده رخصت انصراف ارزانی داشت و بجهت محمد خان قبای زر دوزی و تاج مکل بجوا همسر و کمزری
اسپان تازی تراد با زین و لجام زرین فرستاد محمد خان حلت پوشیده زبان بجه و ثنای سلطان محمود خلجی
گشاده و خطبه و سکه که نام پادشاه و بی میخواند بنام سلطان شادی آباد مند و کرده مطمع و منقاد گشت سلطان
بعد از استماع این خبر عطف عنان نموده در اشای راه قصبه بنور که فریب زیتهور است فتح کرده تا بجان سپه سالار
با بیست هزار سوار و بیست و پنج سلسله میل برای تسخیر قلعہ حیتور فرستاد و خود از راه قلعہ کوه کیت لکت و سپه
پنج تا رتکه پیشکش گرفته عازم شادی آباد گردید و در سینه اربع و خمین و ثمانیایه لنگت و اس را بجه قلعہ حیتور
پیشکش فرستاده عرضه داشت بنوعی که سلطان محمد شاه بن احمد شاه قلعہ حیتور را محاصره کرده است و چون
ابن بنده دایم التجب با ایشان داشت امیدوار امداد و دستگیر هست بنا بران سلطان متوجه امداد لنگت و اس
گردید اما در راه خبر رسید که سلطان محمد شاه کجانی جهت گردان پیشکش بصوب ایندرا آمده است سلطان
محمود خلجی ویرا عا بنزد و ضعیف دانسته و بنا حیه مارا سپور نهاد سلطان محمد از استماع این خبر چون
چاروئی بارکش سقط شده بود ندچاره تا و کار خانها را سوخته متوجه احمد آباد گردید و سلطان محمود خلجی برینوا
مطلع گشته از راه برگشت و بر کنار آب مهندری فرود آمد و لنگت و اس سیزده لکت تنکو نقد و چند راس سپه
پیشکش آورده درین منزل بجهت مت رسید سلطان محمود او را قبای زر دوزی داده رخصت نموده خود متوجه دار
الملکت شاهی آباد کرده و در اشای راه رای سمس بر راجه ایدر پنج قبیل مست و بیست و یکت سپه و سکه تنکو

۹۰۲

تاریخ فرشته

نقد انجام داده رخصت کرد و مدتی در شادی آباد ماند و قرار گرفته بسراجم و ولایت و سپاهی پرداخت و در سن
 خمس و خمسین و ثمانمایه با لشکری زیاد و از صد هزار متوجه تسخیر مملکت کجرات گردید و از کاتی نوالی گذشته قصب
 سلطانپور را محاصره نمود و ملک علاء الدین سمراب که کاشته شاه محمد شاد کجراتی بود چند روز بیانی از قلعہ برآمد
 بازار جنکت کریم میداشت و چون از وصول کوکٹ مایوس شد امان طلبیده بسطان محمود خلیجی پوست و
 سلطان محمود خلیجی عیال و اطفال اورا بقل شادی آباد رساند و فرستاد و اورا سوگند داد که بر کز از صاحب خود
 روگردان نشود پس بجناب مبارز خانی نوارش فرموده مقدمه لشکر ساخت و کوچ بر کوچ متوجه احمد آباد
 گردید و در اثنای راه خیمه زد که سلطان محمد شاد کجراتی و ولایت حیات سپرد و سپهراہ سلطان قطب الدین
 قائم مقام او شد سلطان محمود خلیجی اگر چه با وجود آنکه اراده گرفتن سر تخت سلطان محمود کجراتی داشت
 از کمال مروت تعزیت گرفت و کتابتی بسطان قطب الدین کجراتی نوشت و تعزیت پرسی و تهنیت سلطنت
 نمود و باین حال قصب برودہ را خواب کرده از نورم میر و غارت و قیفو نامرئی گذاشت و چندین هزار ثمن و کاغذ
 گرفتار ساختہ چند روز در قصبہ مذکور توقف نموده متوجه احمد آباد گشت و تعزیت و بیعت در وقت ملک علاء الدین
 سمراب که مقرر وقت فرصت بود فرزند نموده پیش سلطان قطب الدین رفت ظاہراً در وقت سوگند عہدہ کرده
 کہ بعد تب خود حرام نمکی نہ نماید پس مراتب قدیم در دل داشت و از کمال حلال نمکی ترک عیال و اطفال گرفت
 سلطان محمود خلیجی کوچ متواتر رفتہ بسراج کہ بکجروہی احمد آباد است فرود آمد و شاد قطب الدین کجراتی در موضع
 بانپور کہ سی کروہی قصبہ مذکور است نزول کرد و چون چند روز بیرو پادشاه برابر یکدیگر نشستند در شب سیزدهم فرسال
 مذکور سلطان محمود بقصد شبیون سوار شدہ از اردوی خود برآمدہ چون راہبر خطا کرد تمام شب در صحرائی
 وسیعی ایستادہ علی الصبح میمنہ را بلشکر سار کچور آراستہ سرداری انفوج را بہ سپہر بزرگ خود سلطان
 حیات آئین مفوض داشت و امرای چند بر بردار فوج میسرہ نامزد کردہ سرداری فدایتجان کہ سپہر خورد او بود مقرر
 است و خود در قلب لشکر قرار گرفته متوجه کارزار شدہ سلطان قطب الدین تیرا لشکر آراستہ کجرات ترتیب
 سفوف نموده رو میدان نهاد و مقدمہ فوج سلطان کجرات از پیش مقدمہ سلطان مالوہ کرخیجہ سلطان قطب
 الدین

سلطان محمود خلجی

۹۳۳

مقاله پنجم
۹۳۳

کهراتی پیوست و ملک شرف مظفر ابراهیم که از امرای کسب چند بری بود از فوج میسر سلطان شادوی آباد مند
جدا شده بر میمنه شاه کهرات تاخت و انفوج تاب صدر او نیاورده و رو به نریت نهاد و ملک شرف مظفر ابراهیم
تا رودی سلطان قطب الدین کهراتی تعاقب نموده دست بغارت و تاراج دراز کرده در حشرانه سلطان
قطب الدین در آمده یکدفعه تمام فیلان خود را بار کرده بارودی خود فرستاده چون فیلان او برگشته آمدند که نوبت
و یکبار کرده بفرستند که در این اثنا شنیدند که فوجی از لشکر سلطان قطب الدین فوج شده از بجایزاتنگ
در بون دیده برو تا خستند و او تاب نیاورده جانی بتک پایرون برد ملک شرف مظفر ابراهیم دست از تاراج
باز داشته خود را بگوشه کشید و سلطان محمود خلجی از تفرقه شکر و شکست فوج میسر متحیر شده با ولایت
در میدان جلالت ایستاده ماند و تاثیر در کیش داشت کمانداری نموده داد مردی و مردانگی داد و بی وقت
شاه قطب الدین کهراتی با فوج آراسته از گوشه که مخفی بود بر آمده متوجه سلطان شد و سلطان محمود خلجی
جمع ترو بجای آورده با سیزده کس از میدان بیرون رفت و جهت اظهار شجاعت با سیزده کس خود ابراهیم
خاص شاه قطب الدین کهراتی که عقب جنگ گاه بود رسانید و تاج دگر مرصع شاه کهرات که بر کرسی نهاد
بود برداشته بسرعت برق لامع خویش را بارودی خویش رسانید و پنج شمشیر از هوا جمع شده آوازه آید
که اشب بر کهراتیان شبنون میبزم اتفاقا چون برخی از شب بگذشت بیمانه شبنون گشته شد و راه راست
شادوی آباد مسند و پیش گرفته بقطع مسافت مشغول گشت و در راه کولی و بهبل حضرت تمام بلشکر اوز رسانید
الغرض سلطان محمود خلجی از مبداء طلوع آفتاب دولت ما انقضی ایام سلطنت یخزین شکست شکسته
نیافته یسی نبود شکست مروان بهر است چون بشادوی آباد مند رسید شکست در بخت سپاه در
شد و شمراده غیاث الدین پاره از مواضع بندر سورت را تاخته مراجعت نمود و بحسب اتفاق خبری از کوه
و اتفاق مشیر الملک المصطفی بنظام الملک وزیر و پسران او سلطان محمود خلجی رسانیدند و بحکم سلطان محمود
بسیاست رسیدند و در سنه سبع و خمیس و ثمانیای سلطان محمود خلجی را غنیمت و ولایت ماروار تقصیر یافت
و چون از جانب سلطان قطب الدین کهراتی جمعیت خاطر بداشت صلح در آن دید که اول با سلطان